



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

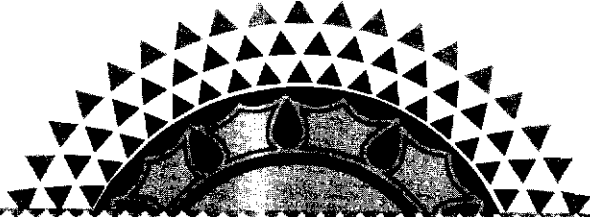
تالار جامع علوم انسانی

# آفریقا، اسلام و سیاست

مصاحبه‌ی اختصاصی اخبار ادیان با علی امین مزروعی متفکر آفریقایی

مصاحبه و تنظیم کننده:  
باقر طالبی دارابی

# Ali Amin Mazrui



دکتر علی امین مزروعی استاد دانشگاه بینگامتون، دانشگاه ایالتی نیویورک و یکی از اندیشمندان افریقایی ساکن امریکاست. او که در انگلستان و امریکا تحصیل کرده است، همچنین استاد دانشگاه جاس در نیجریه و پروفیسور بازنشسته و محقق ارشد دانشگاه کرنل در زمینه‌ی مطالعات افریقا است. مزروعی بیش از بیست کتاب نوشته است که از این میان می‌توان کتابهای به سوی صلح افریقایی (Towards a Pax Africana)، جامعه‌شناسی سیاسی زبان انگلیسی (The Political Sociology of the English Language) و رمان کریستوفر او کیگبو (The Trial of Christopher Okigbo) را نام برد. مزروعی در سال ۱۹۸۶ با دو شبکه‌ی بی.بی.سی و پی.بی.اس برای ساختن مجموعه‌ای تلویزیونی درباره‌ی اسلام و افریقا همکاری کرد که یکی از بهترین مجموعه‌ها درباره‌ی این قاره و اسلام افریقایی است. این متفکر کنیایی مسلمان در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا از جمله دانشگاه‌های استنفورد، شیکاگو، سنگاپور، استرالیا، آکسفورد، هاروارد، قاهره، تهران، لندن و مک گیل فعالیت و تدریس کرده است. مزروعی خود را افریقاشناس و آگاه به مسائل جهان اسلام و اسلام سیاسی می‌خواند و در این مسیر تلاش بسیار کرده و با مشکلات و حوادث گوناگونی مواجه بوده است.

در آنچه می‌خوانید، مزروعی به بیان دیدگاه‌های خود درباره‌ی افریقا، اسلام، سیاست، اسلام سیاسی و انواع آن (اسلام سیاسی دفاعی و اسلام سیاسی اصلاح‌طلب)، اوضاع اسلام سیاسی در ایران، واکنش متقابل غرب و جهان اسلام نسبت به یکدیگر در جهان معاصر، شرقی شدن غرب و اسلامی شدن آن، گفت و گوی ادیان و همچنین مطالبی درباره‌ی خود، تاریخچه‌ی کشورش (کنیا) مبارزات ضد استعماری افریقا و برخی ماجراها و داستان‌های ساده اما پیامدار، پرداخته است. این مصاحبه، برخاسته از یک فرصت جویی در حاشیه‌ی کنفرانس کنیاست و در واپسین لحظات اقامت مزروعی در محل این کنفرانس انجام شده است. به این هدف که از کسی سخن به میان آورده باشیم که از دیار سیاه و افریقای بینام و نشان برآمده است و دیاسپورای غرب را تجربه کرده و اینک دل مشغول دین و ملیت و بوم خود است. بی‌شک آن‌چه در پاسخ به پرسش‌ها آمده است، نظرات شخصی دکتر مزروعی است و اخبار ادیان با امانتداری روزنامه نگاران آنها را منعکس کرده است.

## زندگی

از این که دعوتم را برای مصاحبه پذیرفتید، متشکرم. لطفاً کمی درباره‌ی خودتان، گذشته و زندگی علمی‌تان توضیح دهید.

نام من علی‌الآمین مزروعی است. البته به تلفظ سواحلی (زبان بومی کنیا) عین مزروعی حذف می‌شود اما درستش همین "مزروعی" با "عین" است. اهل کنیا هستم و در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۳ ه. ش.) در شهر مومباسا در خانواده‌ای مسلمان متولد شدم. پدرم از عالمان باسواد مسلمان بود و اغلب به زبان سواحلی، درباره‌ی اسلام می‌نوشت. یکی دو کتاب هم به عربی درباره‌ی اسلام و تاریخ نوشت. وقتی چهارده ساله بودم پدرم از دنیا رفت و مرگ او بر زندگی‌ام و جهت‌گیری آن به سمت غرب بسیار موثر بود. او قصد داشت مرا برای تحصیل به دانشگاه ال‌آهر در قاهره بفرستد و اگر زنده بود چنین می‌کرد اما او چشم از جهان فرو بست و دیگر کسی نبود که چنین کاری را برایم بکند. بعدها من از دولت کنیا که مستعمره‌ی بریتانیا بود بورس تحصیلی گرفتم تا برای تحصیل به بریتانیا بروم. و این تمام مسیر زندگی‌ام را عوض کرد.

## در چه رشته‌ای تحصیل کردید؟

وقتی به بریتانیا رفتم علاقه‌ی بسیاری به تاریخ داشتم اما نه تاریخ اسلام؛ به تاریخ افریقا علاقه داشتم. ولی بریتانیا برای تعلیم و آموزش تاریخ افریقا چندان جای مناسبی نبود. آن‌ها به من چیزی را پیشنهاد کردند که خود از آن به تاریخ کشورهای مشترک‌المنافع<sup>۲</sup> یاد می‌کردند. من در علوم سیاسی نیز تحصیل کردم چون افریقا در حال مستقل شدن بود و بسیاری از ما در آن دوره‌ی زمانی علاقه‌مند به علوم سیاسی بودیم. وقتی به دانشگاه منچستر در انگلستان رفتم فلسفه‌ی سیاست خواندم و در عین حال علاقه‌ام به افریقا را تا آن‌جا که توانستم حفظ کردم.

اجازه دهید از شما بپرسم اگر فرصتی دوباره به شما داده می‌شد، چه کارهایی می‌کردید و چه کارهایی نمی‌کردید.

(می‌خندد) خب یقیناً در سال‌های آغازین زندگی‌ام تجدید نظر می‌کردم؛ چون در مدرسه و در دبیرستان بازیگوشی می‌کردم و خوب درس نمی‌خواندم. در دوره‌ی

استعماری اگر می‌خواستی به دانشگاه بروی باید در امتحان ورودی‌ای که دانشگاه کمبریج انگلستان برگزار می‌کرد شرکت می‌کردی. البته این امتحانات تحت مدیریت اجرایی دولت مستقر در کشورهای مستعمره برگزار می‌شد. من در اخذ مجوز مدرسه‌ی کمبریج خوب عمل نکردم و اگر شرایطم تغییر نمی‌کرد دوره‌ی حیات و زندگی علمی‌ام پایان یافته بود؛ آن‌ها اعلام کردند که من رتبه‌ی سوم را کسب کردم اما در حالی که برای ورود به دانشگاه در لوگدنا باید رتبه‌ی دوم یا اول را می‌آوردم. اما به هر حال شرایط زندگی من تغییر کرد. خداوند سبحانه و تعالی بهتر از هر کسی می‌داند که چگونه شد که من توانستم شغلی بسیار نامتعارف و غیرعادی در مؤسسه‌ای در مومباسا بدست آوردم؛ مؤسسه‌ای به نام مؤسسه‌ی آموزشی مسلمانان مومباسا.

این مؤسسه با همکاری آقایان و دولت بریتانیایی کنیا تأسیس شده بود. دولت بریتانیایی کنیا شنیده بود که آقایان گفته است مسلمانان شرق افریقا به دانشگاه نیاز دارند و به همین دلیل با آقایان وارد گفت‌وگو شد. به آقایان گفتند شما می‌دانید که مسلمانان در دوران ما به دانشگاه نیاز ندارند بلکه نیازمند تکنولوژی و فراگیری



مهارت‌هایند بنابراین باید به مؤسسه‌ای دسترسی داشته باشید که از مؤسسات تکنولوژیک باشد و اگر شما بخواهید کمک مالی بکنید دولت انگلیس نیز مبلغی کمک می‌کند و سلطان زنگبار هم کمک می‌کند تا با همکاری هم مؤسسه‌ی اسلامی تکنولوژی را در شهر مومباسا تأسیس کنیم تا در خدمت مسلمانان کنیا، تانگانیکا (نام قدیم تانزانیای کنونی)، زنگبار، اوگاندا و سومالی باشد. آقایان قبول کرد و این مؤسسه را بنا نهادند. بنای این مؤسسه خیلی مهم و خطیر بود چون باید استاد مسلمانی را پیدا می‌کردند که بتوانند به مسلمانان این نقاط تکنولوژی درس بدهد و به نظر من دولت وقت تگزیس تکنولوژی توسط مسیحیان افریقای برای مسلمانان را نیز فکر و کار مناسبی نمی‌دید. لذا پول بسیاری خرج کردند تا استادی از اروپا و عمدتاً بریتانیایی را به کنیا بیاورند تا در مؤسسه به آموزش تکنولوژی به مسلمانان بپردازند. در نتیجه در این مؤسسه تمام دانشجویان مسلمان و تمامی استید و معلمان اروپایی بودند.

اما من آن‌جا چه می‌کردم؟ من دانشجو نبودم؛ در ابتدا متصدی ارسال مراسلات پستی بودم؛ نامه‌رسانی کوچک پس از مدتی هم متصدی بخش مسکونی و مدیریت امور ساکنان مؤسسه شدم. مدتی که در آن‌جا مشغول به کار بودم، هر سال نامه می‌نوشتم و تقاضای بورس تحصیلی برای مصر، هند، پاکستان، آمریکا، انگلیس می‌کردم اما مظلمانه هر بار به دلیل نمرات درسی گذشتم با تقاضای من مخالفت می‌شد.

کارم در مؤسسه خوب بود و هر سال خزانه‌دار مؤسسه گزارش خوبی از من می‌نوشت اما هنوز شانس نداشتم تا این که ناگهان همه چیز عوض شد. اتفاقی افتاد که ما در فرهنگ اسلامی از آن به معجزه تعبیر می‌کنیم؛ میلاد نبی اکرم ص - بود و جشنی در مؤسسه برپا. تمامی دانشجویان برای مراسم آمده بودند. به این دلیل که من مسئول خوابگاه مسکون بودم از من خواستند که یکی از سخنران اصلی باشم. سخنرانی ام درباره‌ی حضرت محمد ص - و اسلام بود. در مراسم جمع بسیاری از اروپایی‌هایی که مسلمان نبودند و رئیس دولت که قدرت‌مندترین فرد در کشور است هم حاضر بودند. من مضطرب بودم چون نوزده یا بیست سال بیشتر نداشتم. اما می‌توانم بگویم که این سخنرانی مهم‌ترین سخنرانی دوران حیاتم بود. سخنرانی من رئیس دولت را به حدی تحت تأثیر قرار داده بود که روز بعد به دنبالم فرستاد. من در حالی که نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده است به دفترش رفتم. او از من درباره‌ی علایقم و آنچه قصد دارم انجام دهم پرسید. گفتم می‌خواهم حقوق بخوانم یا در رشته‌ی روزنامه‌نگاری تحصیل کنم. او به این دلیل که حقوق‌دانان کشورهای مستعمره برای دولت‌مردان مشکلاتی به وجود آورده بودند و به طور کلی دولت‌مردان مستعمرات از حقوق‌دانان ذهنیت خوشایندی نداشتند با حقوق مخالفت کرد و روزنامه‌نگاری را پیشنهاد

کرد. البته در این بخت و گو که برای من بسیار جالب و شگفت بود حرفی از بورسیه زده نشد و فقط صحبت از علایق شخصی من بود. من پس از آن دینار نامه‌ی دیگری برای دولت کنیا نوشتم و باز هم تقاضای بورسیه کردم. این بار پاسخی متفاوت و شگفت‌انگیز دریافت کردم. در پاسخ نامه‌ام از من دعوت کرده بودند تا برای مصاحبه به نایروبی بروم. من در مومباسا زندگی می‌کردم و در آن روزها مسافرت از مومباسا به نایروبی بسیار مشکل بود اما به هر حال توانستم خودم را با قطار به نایروبی برسانم. خیلی مضطرب بودم و دلهره داشتم. چیزی که مرا خیلی متعجب کرده بود این بود که مصاحبه‌گر من یکی از افسران برجسته‌ی بالا در دپارتمان تحصیلی بود؛ دلیلی نداشت که در این مرتبه از من مصاحبه شود. چه لزومی داشت مدیر تحصیلات، بالاترین افسر و مأمور بریتانیایی در قلمرو تحصیلات در کنیا همراه با معاونش با من مصاحبه کنند؟ مگر من بچه‌ای کوچک از شهر مومباسا نبودم؟ این قضیه این ذهنیت را در در من به وجود آورد که نکند مسئله چیز دیگری باشد.

**ایا آن‌ها با شما به عنوان یک جوان مسلمان مصاحبه کردند؟**

نه آن‌ها با من به عنوان یک جوان افریقایی در یک کشور مستعمره‌ی انگلیس مصاحبه کردند. هر چند در آن جلسه‌ی سخنرانی رئیس دولت وقت از سخنرانی‌ام متاثر شده بود آن‌ها اصلاً در این فکر نبودند که با یک جوان مسلمان و برای تربیت و ادایه‌ی تحصیل او مصاحبه می‌کنند. آن‌ها فکر می‌کردند که این پسر سیاه است که ممکن است بتواند از این فرصت استفاده کند و بهره ببرد. به همین دلیل است که من فکر می‌کنم هر دو این قضیه نوعی معجزه رخ داده است. آن‌ها از من پرسش‌هایی درباره‌ی این که چه می‌خواهم و اهدافم را چگونه می‌گذرانم و غیره کردند و مرا در انتظار خبر مصاحبه گذاشتند.

من به مومباسا برگشتم و دو هفته‌ی بعد نامه‌ای به دستم رسید. طی آن سال‌ها به خواندن نامه‌هایی عادت کرده بودم که در آن نوشته شده بود: با عرض پوزش باید به اطلاع برسانم که درخواست شما قبول نشده است. اما این بار در نامه جمله‌ی دیگری بود: با کمال خوشبختی به استحضارتان می‌رسانیم که درخواست شما قبول شده و به شما بورسیه‌ای اعطا می‌شود که در انگلستان به تحصیل بپردازید تا دپارتمان را کامل کنید و سپس به دانشگاه بروید.

**و زندگی علمی شما شروع شد.**

آری، از ستر گرفته شپ و بازسازی شد. پس از آن تصمیم گرفتم از این فرصت دوم در زندگی‌ام به‌خوبی استفاده کنم. ابتدا آن‌ها مرا به محلی بنام هرشفیلد فرستادند

تا دو سال دپارتمان را بخوانم. آن‌جا من تلاش کردم نتیجه‌ی بهتر از آن‌چه در مومباسا گرفته بودم، به دست بیاورم و موفق هم شدم.

**ایا رشته‌ی شما همان روزنامه‌نگاری بود؟**

در آن زمان معتقد بودم که بهترین روزنامه‌نگاران آن‌هایی هستند که تحصیل کرده باشند. البته نه در روزنامه‌نگاری بلکه در علوم انسانی و سپس روزنامه‌نگاری را در هنگام کار یاد بگیرند. به همین دلیل آن‌ها قصد نداشتند مرا به مدرسه‌ی ژورنالیسم بفرستند. آن‌ها فقط از من می‌خواستند که لیسانس را در علوم انسانی بگیرم و بعد از آن اگر هنوز به ژورنالیسم علاقه‌مند بودم، می‌توانستیم به استخدام مجله یا روزنامه یا رادیویی درآیم. پس از تمام دوره‌ی دپارتمان به دانشگاه منچستر رفتم و در آن‌جا اولین مدرک را، در رشته‌ی فلسفه و علوم سیاسی گرفتم. به این دلیل که به مطالعه در سازمان ملی علاقه‌ی بسیاری داشتم. استاد من منچستر به من پیشنهاد کرد که به آمریکا بروم و برای دریافت بورس تحصیلی به بنیاد راکفلر و برای تحصیل در دانشگاه کلمبیا در نیویورک تقاضای بفرستم. این کار را کردم و به این دلیل که در منچستر خوب یاد گرفته بودم، در هر دو تقاضا یا پاسخ مثبت مواجه شدم. بنیاد راکفلر به من بورس تحصیلی اعطا کرد تا برای تحصیل به آمریکا بروم و دانشگاه کلمبیا نیز برای مقطع فوق لیسانس پذیرش کرد. البته من هکتاری‌ام را آن‌جا نگرفتم؛ دکترایم را در آکسفورد، در مطالعات سیاسی گرفتم.

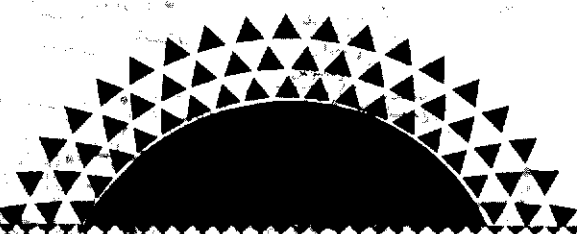
**ایا هنوز هم زمینه‌ی اصلی فکری و دل‌مشغولی اصلی‌تان سیاست و علوم سیاسی است؟**

بلی، حتی در مطالعه‌ی اسلام هم گرایشم اسلام سیاسی است.

**اسلام سیاسی**

**به جای خوبی رسیدیم؛ اسلام سیاسی. تعریف شما از اسلام سیاسی چیست؟**

شما می‌توانید که اسلام از جهات گوناگون، سیاسی‌ترین دین در بین ادیان بزرگ جهان است. پاسخ اسلام به چالش‌های سیاسی و آمادگی آن برای دفاع از خود در مقابل چالش‌های نظری سیاسی همه‌حاکمی از این واقعیت است. البته عناصری از مسیحیت هم ظرفیت سیاسی شدن را دارد و یهودیان هم صهیونیسم را پدید آوردند. گرچه صهیونیسم، پدیده‌ای بسیار متأخر از حیات یهودیت است به هر حال یک نهضت سیاسی است. اما اسلام تقریباً از همان آغاز رهبری داشت که صرفاً رهبری دینی نبود، رهبری بود که دولت تشکیل داد و توانست تقریباً اولین دولت را در عربستان به وجود بیاورد. پس از آن هم به تلاش‌ها و اقدامات عمده‌ی سیاسی دست زد تا جامعه



روچستر از من خواست که با او مناظره کنم و رودرو شوم و با او بحث کنم و از برخورد تمدن‌ها بگویم. من قبول کردم و جواب مثبت دادم ولی او تن به این کار نداد. او حتی در وبسایتش علیه من حرف‌هایی زد اما حاضر نشد با من رودرو شود. بر این اساس متأسفانه دانشگاه مجبور شد برنامه‌ی سخنرانی ما را در دو وقت و نوبت متفاوت تنظیم کند؛ یک هفته من رفتم و سخنرانی کردم و هفته‌ی دیگر او.

### سیاسی شدن اسلام و اخلاق و معنویت برخی معتقدند که سپاه‌ی شدن یا سیاسی کردن اسلام، آموزه‌های اصلی و پایه‌ای اسلام را تحت تأثیر قرار می‌دهد یا باعث به انحراف رفتن آموزه‌های اسلام می‌شود یا دست‌کم به تضعیف دین‌داری، اخلاق و معنویت در جوامع اسلامی و میان مسلمانان می‌انجامد. نظر شما در این باره چیست؟

نه من این را قبول ندارم. سیاست ممکن است غلط باشد و بد عمل کند اما می‌تواند خوب سازنده شروع و منافع اخلاق هم باشد. من سیاست را مطلقاً و به صورت گریزناپذیر زشت و نادرست و ناپاک نمی‌دانم. باید بگویم که برای درک و شناخت این مسئله به طور کلی و عام به عنوان یک استاد و محقق به بررسی و شفاخت سیاست‌ورزی‌های افریقا اقدام کردم و در طول فرایند تحقیق من سیاست‌های افریقا را نادرست و بد ندیدم. وقتی این سیاست‌ها و سیاست‌ورزی‌ها علیه امپریالیسم، استعمار، آپارتاید یا حتی علیه دولت‌های تک‌حزبی و جنبش‌ها و نهضت‌های نظامی بود می‌دیدم که بسیاری از آن‌ها کاملاً مشروع‌اند و به نظر من همین تصویر و برداشت درباره‌ی سیاسی شدن یا سیاسی کردن اسلام نیز صادق است.

### شما "اسلام سیاسی" در افریقا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در افریقا سه روند عمده وجود داشته و دارد که بر اسلام اثر گذاشته‌اند؛ نخست اینکه اگر از افریقا به عنوان یک قاره که شامل افریقای شمالی نیز می‌شود سخن می‌گویید باید به خاطر داشته باشید که افریقا نخستین قاره‌ای است که اکثر جمعیت آن مسلمان‌اند. ما پیش از افریقا هیچ قاره‌ای را نداشتیم که مسلمانان در آن در اکثریت باشند. بنابراین مسئله‌ی اول افزایش جمعیت است. مقصود این است که شمار مسلمانان افریقا در حال افزایش است؛ چه از طریق تغییر آیین غیرمسلمانان به اسلام و چه از راه تولید مثل طبیعی.

روند دوم بیلاری اسلامی است. که مقصود از آن، حرکت رو به عقب برای ایدئولوژیک کردن تاریخ اسلام است؛ تلاش برای بازتولید ارزش‌های اسلامی؛ مانند آن‌چه در نیجریه یا سودان و تا حدی سنگال اتفاق می‌افتد.

که دیدگاه‌های من را بر نمی‌تابند و قبول نداشتند علیه من اقداماتی کردند. مطلب تاریخی که همین اسامیل دوباره‌ی من می‌گویند این است که در نشریه‌ی داخلی یکی از دانشگاه‌ها مقاله‌ی نوشتند و ادعا کردند که من در سال ۲۰۰۴ در یک مرکز تبلیغ اسلامی در دوربان افریقای جنوبی سخنرانی کرده‌ام و آن مرکز تحت حمایت اسامه‌بن لادن بوده است. من در جواب یکی از روزنامه‌نگاران گفتم این که چنین مرکزی توسط خانواده‌ی بن لادن بنا شده باشد ممکن است اما بعید می‌دانم خود اسامه‌بن لادن آن را تلمیس کرده باشد و حمایت کند. ضمن این که وقتی من برای سخنرانی به آن‌جا دعوت شدم، از آن‌ها پرسیدم که چه کسی به شما پول می‌دهد؟ همان گونه که من در ایالات متحده هم به هر جا دعوت می‌شوم چنین پرسشی نمی‌کنم. من نامه‌ی برای میزبانم در افریقای جنوبی که مسلمان خوبی بود و وقتی آن‌جا بودم به من لطف بسیاری داشته نوشتنم و موضوع را به او منتقل کردم. نظر ایشان این بود که این وضعیت و این گونه سخن گفتن بهانه‌جویی صهیونیست‌هاست و آنان در پی به دست آوردن سلاح و پهناهای جدید علیه من هستند. میزبانان من از این اتهام خیلی برآشفتنند و گفتند هیچ پولی یا کمکی از اسامه‌بن لادن دریافت نکرده‌ایم و اگر هم بوده است کمکی بوده که خانواده‌ی بن لادن در دهه‌ی ۱۹۹۰ به ما کرده و خبر آن در روزنامه‌های آن زمان افریقای جنوبی منتشر شد. که کپی آن نسخه از روزنامه را برایم فرستادند. حقیقت آن بود که آن کمک‌ها خیلی پیش از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر و به صورت علنی توسط خانواده‌ی بن لادن بوده است و مردمان بومی نیز متوجه شدند که کمک مالی به آن‌ها از سوی اسامه‌بن لادن نبوده است. وقتی که آن مقاله در نشریه‌ی دانشجویی چاپ شد من در راه شهر روچستر در نیویورک بودم تا سخنرانی کنم. آن‌جا هم خبر این مهاجرات و بحث‌ها رسیده بود و با حرف‌هایی نظیر این که من با اسامه‌بن لادن در ارتباط هستم داغ شد.

من بعضی از دستیاران پژوهشی خود را فراخواندم و از آن‌ها خواستم که درباره‌ی دانشگاه‌های امریکایی‌ای که از کمک‌های اسامه‌بن لادن استفاده کرده‌اند و از کمک‌های خانواده‌ی بن لادن بهره‌مند شده‌اند تحقیق کنند. یک ساعت بعد آمدند و دانشکده‌ی حقوق دانشگاه هاروارد را معرفی کردند؛ دانشکده‌ی که نیمی از حقوق دانان و وکلای امریکا از این دانشکده هستند. خوشبختانه این قضیه چندان هم نامیوم و بد نبود. در روچستر یک صهیونیست امریکایی سژشناس و پیشتر بود به اسم لانیل پایس.<sup>۳</sup> او نه یک صهیونیست اسرائیلی که یک صهیونیست امریکایی بود که منی در تعقیب من بود و پای پیچ من شده بود. او حتی وبسایتی به نام Campus Watch (دیدبان محیط دانشگاه) ساخته بود و از دانشجویان می‌خواست که ناظر اساتیدشان باشند. دانشکده‌ی

را از خطر از هم‌پاشیدگی قبیله‌ای و انشعابات تفسیری مختلف نجات دهد و آن را گرد هم آورد. وقتی جوان بودم در بسیاری از کشورهای جهان سوم نهضت‌هایی علیه امپریالیسم اروپایی سرپوش برداشتند و استعمارگری در جهان اسلام یک بار دیگر میان ملی‌گرایان و بیلاری دینی پیوند ایجاد کرد. در افریقا هم نهضت‌هایی مانند نهضت مهدیه در سودان و قیام شیخ عبدالله حسن در سومالی علیه استعمار بریتانیا به وقوع پیوست. در نیجریه جهاز آلیا را داشتند و دولیبی و الجزایر شورش‌هایی علیه فرانسه به وجود آمد. بنابراین اسلام یک بار دیگر با مواجه شدن با امپریالیسم غرب سیاسی شد. بنابراین به طور کلی اسلام، تنها دین در میان ادیان بزرگ جهان بود که آمادگی مخالفت با حاکمیت و هیمنه‌ی غرب را به عنوان یک دین از خود بروز داد. هندوئیسم دینی بسیار قدیمی‌تر از اسلام است اما هیچ مخالفت دینی هندوئی‌ای علیه حاکمیت و سلطه‌ی غرب مشاهده نمی‌کنیم. کنفوسیوس با غرب کنار آمد زاین با غرب در آمیخت و یهودیان بخشی از غرب شدند. و درست به همین دلیل تنها دین و گرایشی که پیش از همه مورد طمع غرب بود تا بر آن سلطه یابد اسلام بود و جهان اسلام هم متقابلاً مهیای سیاسی شدن بود. من دست‌کم در آن زمانی که به پدیده‌ی اسلام سیاسی علاقه‌مند شدم یک مسلمان فعال سیاسی نبودم. علاقه و دل‌مشغولی اولیه‌ام تا مدتی طولانی پیش از آن که اسلام باشد افریقا بود. هرچند به اسلام در افریقا و این که چگونه این دین بر افریقا اثر گذاشت علاقه‌مند بودم.

حتی پس از آن که دکتری‌ام را گرفتم، اطرافیان و آن‌هایی که مرا می‌شناختند مرا پیش از آن که یک اسلام‌گرا یا اسلام‌شناس بدانند یک افریقاگرا و افریقائینست می‌دانستند. بخشی طولانی از زندگی من صرف درک و شناخت افریقا شد. و بنابراین مدته‌ی زمان زیادی نیست که به پدیده‌ی اسلام و اسلام سیاسی می‌پردازم. من ساکن امریکا شدم و شما موضع این کشور نسبت به اسلام را خوب می‌شناسید. این خود عامل دیگری برای سیاسی شدن اسلام است که باعث شد من هم سیاسی بشوم. در ایالات متحده‌ی امریکا، به رغم آن که من به خاطر مواضع ضد امپریالیستی و ضد اسرائیلی‌ام با برخورد‌های جزئی و کوچکی مواجه شدم، به سوی خانام تخم‌مرغ پرتاب کردند ایمیل من توسط اسپام‌ها و ایمیل‌های هرز پلاک شد و برخی میلیشیاهای و جوانان صهیونیست نامه‌های تهدیدآمیز به من نوشتند اما آن‌ها خوشبختانه نتوانستند هیچ‌گونه آسیب فیزیکی به من برسانند. حتی پیش از جنگ عراق آن‌ها ادعا می‌کردند که من به صلح کمک کرده‌ام و برای وی کمک جمع‌آوری کرده‌ام. می‌توانی تصور کنی که صلح حسین با میلیاردها سرمایه به کمک مالی من نیاز داشته باشد و من کمکش کنم؟ (می‌خندد) حتی در همین اواخر هم عمداً از میلیشیاهای جوان



سومین روند رادیکالیسم است و رادیکال شدن شامل همین سیاسی شدن نیز می‌شود. مسلمانان در افریقا بسیار سیاسی شدند و این امر به خاطر دلایل داخلی است. مسلم است که وقتی مسلمانان احساس کنند که دچار تبعیض شده‌اند احساس سرخوردگی می‌کنند. با این که در افریقا شمار مسلمانان بیشتر از مسیحیان است مسلمانان بسیاری احساس می‌کنند که نسبت به آن‌ها تبعیض روا داشته شده است. در طی چهار سال گذشته دولت‌ها همیشه در اختیار غیرمسلمانان بوده است و تنها در سه یا چهار سال اخیر است که شمال افریقا شاهد رادیکالیسمی است که مدعی و خواهان حقوق خویش است و می‌خواهد در نظام سیاسی به حساب آید. متأسفانه در همین دوران خشونت‌ها و جنگ‌های داخلی بسیاری رخ داده است. در نتیجه بی‌ظن‌های اسلامی بخش‌های دنباله‌داری را در برده‌ای سیاست‌های این کشور درباری شریعت‌مدار ایجاد آورده است. این کشور می‌خواهد به طور کلی سکرلار باشد ولی برخی ایالت‌ها و بخش‌های آن خواهان شریعت اسلامی هستند و همین مسئله موجب برخی نزاع‌ها بر آن جا شده است.

مشکلی دیگری که در افریقا به خصوص شرق افریقا به دلیل نزدیک بودن به آسیا اثر گذشته است پیشتازی و رهبری آمریکا در جنگ با تروریسم است. چنان که می‌توانید در سال‌های گذشته در افریقا آمریکا اهدافی دنبال کند که در انتقام سفارت آمریکا جان باختند در یک عملیات انتحاری در سال ۲۰۰۲ در شهر محل تولد من یعنی مومباسا شمار کشته‌شدگان کنیایی سه برابر شمار مقتولان اسرائیلی بود. منظور من انتحاری است که در محلی که تحت مالکیت یک اسرائیلی بود به وقوع پیوسته است. او کارگرهای دائمی آن اسرائیلی‌ها بودند.

بهر این آتش خشم شرق افریقا هم از حوادث خوبی و هم به دلیل نفرت با آمریکا و اسرائیل است؛ لذا افریقایی‌های شرق گاه نسبت به حضور آمریکایی‌ها خصم‌گین می‌شوند. گاه حملات با بمب‌ها و آن چه اسرائیل انجام می‌دهد آن‌ها را برمی‌آشوباند. اکنون آمریکایی‌ها در جاهایی مانند جیبوتی دارای پایگاه نظامی هستند و نظامیان آمریکا در اکثر کشورهای افریقایی حضور دارند البته نظامی‌گری دارای گونه‌هایی است که با هم تفاوت دارند. حضور نظامی آمریکا در بیشتر کشورهای افریقا عضو اتحادیه‌ی افریقا مشهود است. بنابراین همین حضور باعث سیاسی شدن هر چه بیشتر اسلام و واکنش مسلمانان می‌شود.

گاهی گفته می‌شود که اسلام سیاسی فاقد اخلاق و معنویت است، نظر شما چیست؟  
من معتقد نیستم که اسلام سیاسی مستلزم فقدان معنویت و اخلاق است. شما می‌توانید اسلام غیر سیاسی

را هم تصور کنید که فاقد اخلاق و معنویت باشد. در رژیم‌های اسلامی خاورمیانه چه آن‌هایی که نسبتاً سیاسی هستند و چه آن‌هایی که سیاسی نیستند گاه اخلاق رعایت نمی‌شود. بنابراین قلمرو اخلاقی بودن و سیاسی بودن دو قلمرو جدا از هم‌اند. از سوی دیگر سیاسی شدن می‌تواند به معنای نظم‌پذیری تدریجی و نه گفتن به خطاکاری و گناه‌آلودگی، مصرف مواد مخدر، شرب مشروبات الکلی، استفاده نابجا از زنان و... باشد. سیاسی شدن چه بسا به معنای پایان ظلم و مخالفت با این امور باشد. وقتی اسلام سیاسی بشود مسلمانان هم با همه‌ی تنوعشان می‌توانند به همین معنایی که گفتم سیاسی شوند. کسی آن‌ها را خبیثان گناهکار می‌شوند و به خطا می‌روند اما در چنین شرایطی آن‌ها از عقل و باورهای دینی‌شان معزول‌اند و در انتظام آن نیستند و در واقع از چارچوبه‌ی نگاه اسلام به زندگی خارج شدند.

**انواع اسلام سیاسی؛ اسلام سیاسی دفاعی**

با توجه به توضیحاتی که ارائه کردیم اسلامی‌توان اسلام سیاسی را به دو دسته‌ی اصلی تقسیم می‌کنیم: اسلام سیاسی دفاعی و اسلام سیاسی تهاجمی. به آن چه گاهی برای مسلمانان و جهان اسلام رخ می‌دهد دانست؟ مثلاً ایامی شود گفت اسلام سیاسی نوعی عکس‌العمل در قبال اعمالی است که اسرائیل علیه مسلمانان انجام می‌دهد یا ناشی از رفتارهای است که آمریکا در قبال کشورهای مسلمان دارد یا این که اساساً اسلام سیاسی در هسته و گوهر اسلام و عقاید و آموزه‌های اسلامی وجود دارد و کاملاً منطبق با آموزه‌های اسلام است؛ به عبارت دیگر آیا می‌توانیم اسلام سیاسی را از من بیرون بکشیم و بگویم اسلام سیاسی صرفاً یکی عکس‌العمل یا واکنش سیاسی مسلمانان نیست بلکه یک آموزه و تفهیمی از صفت اصلی است و جزء ذات اسلام است.

بسیار ناظر بنده اسلام سیاسی دفاعی یا منافع‌آمیز نوعی خاص از اسلام سیکتاریست است و در حقیقت مشهورترین نوع اسلام سیاسی است که امروزه به چشم می‌آید دارای سه دلیل و محرک است: نخست دلیل و محرک داخلی و بومی است. اثر بسیاری مواقع اسلام سیاسی دفاعی نوعی نشور و قیام علیه دولت‌های داخلی و بومی است؛ دولت‌هایی که از نگاه هواداران اسلام سیاسی دیکتاتوری‌اند نوکر غرب‌اند و هوادار ملت و بزخوردار از حمایت ملت خود نیستند. این‌ها برخی از دلایل و محرک‌های داخلی سیاسی شدن اسلام هستند. بخش لیبرال [اسلام سیاسی] دفاعی چه بسا از دولت داخلی و بومی می‌خواهد که دموکراتیک شود و مردم را بیشتر به فعالیت‌های سیاسی بر آن‌ها تکیه کند. بخش اسلام‌گرای [اسلام سیاسی] دفاعی ممکن است از دولت بخواهد که اسلامی‌تر شود و شریعت را بیشتر مدنظر قرار دهد و به آن ملتزم شود.

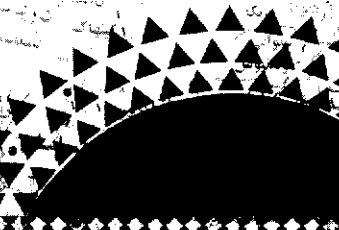
دومین دلیل سیاسی شدن اسلام در معنای اسلام سیاسی دفاعی یا منافع‌آمیز به وجود آمدن دولت اسرائیل و حوادث پس از آن است. تشکیل دولت اسرائیل یکی از محرک‌های اصلی حاشیه‌ای بود که جهان اسلام را برانگیخت و به دنبال خود کشاند. اسرائیلی‌ها از ۱۹۴۷ به این سو با مشکلات زیادی مواجه شدند و هرگز به راحتی سال‌های پیش از این توان نداشتند پیش بروند. پس از ۱۹۴۷ اسرائیلی‌ها بسیار متعصب و مغرور شدند و خود را برای انجام هر کاری آزاد کردند و کارهای بسیار ناشایست و ناروایی انجام دادند. این رفتارها و اعمال نفرت‌شیدگی در جهان اسلام به هزماه گذشت. موجب پدید آمدن احساس تحقیر و بی‌بندگی در مسلمانان شد و این چنانچه باعث شد که از خود به زبان انتقاد بپرند چونکه نسبت به آن‌ها یک میلیارد مسلمان این گونه باید از چهار یا پنج میلیون یهودی تحقیر ببینیم. لذا می‌بینیم احساس خودمندی و احساس ناخوشایندی و ناخوشی از طرف برانگیخته می‌شود. مسئله دیگری این است که اسرائیل بدون حمایت و اجازه‌ی ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند به چنین کارهایی اقدام کند و چنین رفتارهای ناشایستی را بروز دهد. آمریکا اجازه نمی‌دهد هیچ عکس‌العملی نسبت به کارهای اسرائیل ظهور گیرد و سازمان ملل متحد نیز نمی‌تواند هیچ نقشی از این اعمال و رفتار دولت اسرائیل داشته باشد. اسرائیل همی‌چنان می‌گوید که آزاد است هر کاری انجام دهد حتی تهاجمی علیه یهودیان می‌تواند کاری را داشته باشد چون امر تکرار و تکرار خود دارد. به همین دلایل است که نسبت به آمریکا نیز نفرت شدیدی در جهان اسلام پدید آمده است.

همچنین باید از دلیل و محرک دیگری هم برای اسلام سیاسی دفاعی یاد کنیم و آن این است که مسلمانان می‌بینند آمریکا علاوه بر حمایت و پشتیبانی از دولت اسرائیل خود در حال تبدیل شدن به یک ابرقدرت است و اشتباهی این کشور برای تحت کنترل درآوردن دیگر کشورهای منطقه است. مسلمانان در این منطقه هم دل‌مشغولی و دغدغه‌هایی بسیاری دارند و جهان اسلام پدید آورده است.

آن‌چه برشمردم همه دلایل و محرک‌های اسلام سیاسی دفاعی یا تفاعلی هستند.

**اسلام سیاسی اصلاح طلب**

نوع دیگری از اسلام سیاسی هست که از آن با نام اسلام سیاسی اصلاح‌طلب یاد می‌کنیم. اسلام سیاسی اصلاح‌طلب چنان مورد توجه واقع نشده است چون هنوز نسبتاً فرعی و حزبی حاشیه‌ای به نظر می‌رسد. کسانی که خواهان اصلاحات اسلامی هستند و آنان که خواهان تغییرات عمده در تفسیر متون مقدس‌اند معتقدند که اسلام یک بار دیگر باید بخشی بیشتر و پرچم‌دار در جهان



علمی و تکنولوژیک باشد تا آب را کد تخیلی دانش و علم من فکر می‌کنم این نوع اسلام سیاسی موج سیاسی شدن اسلام در آینده است اما اکنون هنوز در آغاز راه است و موجی بسیار کند و آرام در سخنرانی امروز [= سخنرانی علی امین مزروعی در کنفرانس آفریقا و جهانی شدن برای خیر مشترک] از خانم امینه وود سخن گفتیم. این زن بخشی از اسلام سیاسی اصلاح طلب است. سخنرانی شدن اصلاحی اسلام که به رغم مباحثات بی‌واسطه آن مسئله‌های اصولی در اسلام است پرداختن به این مسئله است که اسلام چگونه باید تفسیر شود. این زن کتابی درباره قرآن و زن نوشته است که تا حدودی بر پایان نامه دکتری وی مبتنی است. امامت جمعی وی به عنوان یک زن یا واکنش‌ها و بازخوردهای زیادی مواجه شد و البته مردم اگر چنین چیزی را در کلیسا هم شاهد بودند متعجب می‌شدند و پرمی‌آشفته‌اند. اما او زن شجاعی است و اصلاح طلبی و انجام اصلاحات بدون وارد آمدن شوک‌های فرهنگی امکان‌پذیر نیست ما باید دست به ایجاد شوک‌های فرهنگی بزنیم.

**اسلام سیاسی در ایران**

**نظرتان واقع به اسلام سیاسی در ایران چیست؟**  
 آن را اسلام سیاسی دفاعی می‌دانید یا اصلاحی؟  
 انقلاب اسلامی برخاسته از اسلام سیاسی دفاعی بود. انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹-۱۳۵۷ یک نوع انقلاب دفاعی بود و با شورش و قیام علیه رژیم شاه و واکنش نسبت به سکولاریزه شدن دولت شاهنشاهی و مدرنیته کردن ایران بر اساس الگو و مدل غرب بود و نیز البته تقسیم ایالات متحده آمریکا به یک قدرت امپراتوری بسیاری از ما و بسیاری از مردم به این نکته توجه کردند. رسیده بودند نرسیده بودیم. آنان خیلی پیش‌تر از ما روند امپراتوری شدن و ابر قدرت شدن ایالات متحده را فهمیده بودند. آنان این فهم و شناخت را از انقلاب مهندسی در دهه ۱۹۵۰ به دست آورده بودند. شما ایرانیان بیشتر و در رتبه اول این تشخیص هستید. امروز در کتابهای بسیاری از آمریکا به عنوان ابر قدرت و امپراتور یاد می‌کنند ولی ایرانی‌ها این را از دهه ۱۹۵۰ می‌دانند. (می‌خندد)

**اشاره‌ای که کردید نشان می‌دهد که ریشه‌ی انقلاب اسلامی سال ۱۲۵۶ را در انقلاب یا نهضت مصطفی می‌بینید؛ درست است؟**  
 این که اولین انقلاب ایرانی‌ها یکی انقلاب ملی بود نه اسلامی و مصطفی آشکارا توسط امپراتوری‌ها کنار گذاشته شد و تقیه وی کودتا شد و سازمان سیا دهشت زاساقت کرد بشک نیست. بنابراین این قضیه بستر اصلی و مهای این نگاه ایرانی‌ها شد که آمریکا را یک امپراتور و ابر قدرت بدانند. آنان نسبت به بریتانیا و روسیه نیز بی‌اعتماد شده بودند و با آن‌ها سروکار داشتند اما با آمریکا به اندازه

آن‌ها درگیر نبودند و سروکار نداشتند. از دهه ۱۹۵۰ آن‌ها دریافتند که امپراتوری دارد شکل نوینی به خود می‌گیرد و لذا همتان که علیه حکومت شاه مایل کردند بخشی از این قیام به خاطر دوستی حکومت شاه با آمریکا بودند.  
 شما ایرانی‌ها در رأس دیدگاه جهانی در شناخت آمریکا به عنوان امپراتور و ابر قدرت و شکل نوینی از امپراتوری قرار دارید. همان طوری که به شما گفتیم امروزه دیگر این مسئله جزئی از ادبیات و آگاهی مردم شده است. امروزه قدرتی که آمریکا دارد بزرگ‌ترین قدرتی است که هیچ وقت هیچ کشوری به تنهایی نداشته است. قدرتی که گوی می‌نارند. چنین چیزی هیچ‌گاه اطلاق نشده است. بودجه و هزینه‌ی نظامی هرسال آمریکا برابر است با مجموع هزینه‌های نظامی ده کشور دیگر.

این وضعیت یک وضعیت قابل توجه و فوق العاده است که در تاریخ بشر سابقه ندارد. وقتی اروپایی‌ها امپراتوری داشتند و قدرت مند بودند رقابت وجود داشت. فرانسه در رقابت با بریتانیا کبیر بود و بلژیک تلاش می‌کرد با پرتغال رقابت کند. آن دیگری با دیگری. بنابراین امپراتوری‌های اروپایی رقیب هم بودند اما امپریالیسم آمریکا انحصارگر است. به ویژه پس از جنگ سرد. جنگ سرد مانع از آن بود که بنام قیومت آمریکا چه در ایران کشورها متحد بودیم که اتحاد جماهیر شوروی هم سطح و مساوی امپریالیست‌ها هرگز چنین نبود. پس از فروپاشی دریاقتیم که جعفر ضعیف بود و این لباس امپراتوری به تن آن کشور چه گشت. امپراتوری خودمان بود که به ناگاه فروریخت و دریاقتیم که ما جعفر ضعیف بودیم که چنین چیزی حتی در مخیله‌مان تیر نمی‌گنجید. اما از آن جایی که آمریکا خود نیز فکر می‌کرد اتحاد جماهیر شوروی قدرت روز است به کشورهای کوچک کمک کرد و ما یکی پس از دیگری تلاش کردیم. کشورهای بزرگ دیگر نیز حمایت کورده‌میلیتیک به محض این که آن حمایت برداشته شد ما بی‌پناه و بی‌حفاظ رها شدیم.

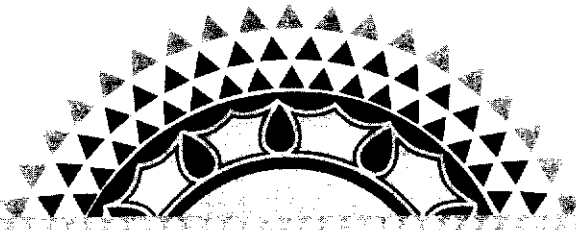
**انقلاب اسلامی ایران؛ اسلام سیاسی دفاعی و اصلاح طلب**

**شما اشاره کردید که اسلام سیاسی انقلاب ایران را شکل داد. آیا فکر می‌کنید که انقلاب اسلامی نوعی از اسلام سیاسی دفاعی در ایران بود؟ دوست داریم از شما در باره‌ی اسلامی سیاسی اصلاح طلب در ایران نیز بپرسیم.**  
 شما بهتر از من به این امور آشناید. بنابراین اگر جایی می‌توان توضیح اشتباه می‌کنم اصلاح کنید. اسلام سیاسی دفاعی با پیش از تحقیقاتم در زمینه اسلام سیاسی و از روی قافیه‌ها و عوامل بیرونی می‌شناستم. اما اسلام سیاسی اصلاح طلب را باید از درون شناخت و از بروز و ظهور بیرونی آن نمی‌توان فهمید. آنچه من درباره‌ی

اسلام سیاسی اصلاحی در ایران می‌گویم چیزی است که انتظار دارم باشند. اسلام سیاسی اصلاح طلب در ایران هنوز کامل و پیشرفته نیست. در حال طرح شدن و شکل گرفتن است. و این به این دلیل است که اسلام ایرانی دارای ظرفیت عظیم اجتهاد است؛ اجتهادی که به آن **قیامت روز آمدنی و مواجهه و بازنگری در نظریات و آموزه‌ها** را می‌دهد. ما با سوابق تاریخی این آبادگی و ظرفیت برای روز آمدنی و بازنگری در تاریخ ایران و اسلام ایرانی مواجه هستیم. ظرفیت بازنگری در دیدگاه‌های فقهی و یافتن چیزهای جدیدی که با مقتضیات زمان و شرایط جدید سازگار است. تفسیر از هر سنت من چیزی که از شما می‌خواهم اگر انتباه می‌کنم تصحیح نماید. آن است که نهضت اسلام سیاسی دفاعی در ایران سد راه و مانع اسلام سیاسی اصلاح طلب است؛ چون ایرانی‌ها هنوز احساس می‌کنند در معرض تهدید دشمن‌اند و این احساس خطر، هم به عنوان یک کشور است و هم به عنوان یک تمدن. هرگونه تلاش و اقدام برای اسلام این خطر را به همراه دارد که به عنوان همکاری با دشمن تلقی شود. در مجموع تفسیر و برداشت من از آن چه که کشور شما در حال انجام است و رخ می‌دهد این است. بر اساس اسناد تاریخی ایران همیشه بوده و باید که روز آمدن کردن در هر مقایسه با همسایگان عربی امامت نشان داده است. این آملگی برای روز آمدنی در ایران یک اصل فقهی و فقهی و قضایی است اما به رغم آن که ایران به لحاظ تئوری از اصلاح‌پذیری و روز آمدن پذیری بالایی برخوردار است و ظرفیت آن برای پذیرش اصلاحات گوناگونی به تبع بالاسته در عمل چنین نیست. و این مسئله به خاطر غلبه‌ی ذهنیتی است که دشمن، یعنی ایالات متحده آمریکا پدید آورده است. این ذهنیت باعث تلاطم بی‌اعتنا بود به ایران در عرصه‌ی بین‌الملل دیپلمات و متقابل ایران نیز است. به دیگران نماند

**ویژگی‌های اسلام سیاسی دفاعی و اصلاح طلب**

ممکن است از ویژگی‌هایی سخن بگویند که بر اساس آن‌ها دست به تفکیک اسلام سیاسی به دو گونه‌ی اسلام سیاسی دفاعی و اسلام سیاسی اصلاح طلب می‌زنید؟  
 اسلام سیاسی دفاعی هیا هو و جار و جنجال‌های بیشتری دارد و بیشتر سر زبان‌ها افتاده است و به این نحو خود را به اثبات رسانده است. چون اسلام سیاسی دفاعی علیه خیانت‌های حاکمان داخلی مسلمان و علیه تجاوزها و دخالت‌های نابجا و خرابکارانه و خصومت‌های خارجی است و البته به پیشتازی در به راه انداختن نهضت‌های بزرگ سیاسی و گاه نظامی برای دفاع از اسلام منتهی می‌شود. البته گاهی این جنبش‌ها و قیام‌ها دچار نوعی مازوخیسم (خودآزاری) می‌شود. مقصودم درگیر شدن با



خود و آسیب رساندن به خود است. برای نمونه افغانستان را در نظر بگیرید که سال‌های طولانی با روس‌ها جنگ دفاعی کرد؛ جنگی که به نوعی اسلام سیاسی دفاعی بود و پیروزی آن‌ها یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های یک کشور توسعه نیافته و فقیر در برابر یک ابرقدرت بود. اما پس از این پیروزی آن‌ها به جای جشن و سرور برپا کردن، با یکدیگر درگیر شدند. آن‌ها پس از یک پیروزی و فتح عظیم و فوق‌العاده دچار مازوخیسم شدند. در دنیا، دو کشور کوچک سراخ داریم که آشکارا ابرقدرتی را شکست دادند؛ یکی کشور ویتنام بود که ایالات متحده‌ی آمریکا را شکست داد و دیگری افغانستان، که اتحاد جماهیر شوروی را شکست داد. در ویتنام پس از شکست دادن ابرقدرت، همه متحد شدند اما در افغانستان مبارزان به جنگ با یکدیگر پرداختند. الجزایر را هم داریم که وضعیتی مشابه افغانستان داشت. در آن‌جا مسلمانان خود آن کشور به کشتن یکدیگر دست زدند و در سطحی وسیع به قتل یکدیگر پرداختند و دلایل این بود که به یکدیگر اعتماد نداشتند.

بنابراین می‌بینیم که تمامی این نمونه‌ها، گونه‌های اسلام سیاسی دفاعی هستند که علیه حاکمان داخلی شکل گرفته‌اند. البته اسلام سیاسی دفاعی علیه امپریالیسم آمریکا و اسرائیل، حزن‌انگیزترین و غم‌بارترین شکل تروریسم را - یا آن‌چه که مردم از آن به تروریسم یاد می‌کنند - به همراه داشته است و موجب ظهور پدیده‌های جدید شده است.

ما این‌جا در کشور کنیا در دهه‌ی ۱۹۵۰ در حال جنگیدن با بریتانیا بودیم و گاهی علیه انگلیسی‌های مقیم این‌جا از ترور استفاده کردیم. به بیان دیگر شهروندان را به خاطر مقاصد سیاسی هدف قرار دادیم. انگلیسی‌ها هرگز ترس آن را نداشتند که ما در لندن به آن‌ها حمله کنیم. در طول دوران امپراتوری اروپا وقتی محلی‌ها مبارزه می‌کردند که از ترور استفاده می‌کردند اما هرگز این نگرانی وجود نداشت که در درون کشورهای اروپایی به سراغ آن‌ها بروند. انگلیسی‌ها نیز دست به ترور در کنیا می‌زدند اما خوف آن را نداشتند که مأموران در لندن و دیگر شهرهای این کشور به آن‌ها حمله کنند و به همین دلیل در آن زمان آسیب‌پذیری دوجانبه وجود نداشت. ما به انگلیسی‌های کنیا آسیب می‌رساندیم و آن‌ها به ما. اما انگلیسی‌های لندن در آرامش می‌خوابیدند تفاوت اساسی این دوران با گذشته همین آسیب‌پذیری دوجانبه و دوطرفه است. قدرت‌های بزرگ می‌توانند بیابند و بر سر کشورهای کوچک بمب بریزند و کشورهای کوچک هم می‌توانند به فکر ضربه زدن به آن کشورها از جمله ایالات متحده‌ی آمریکا باشند یا به فرانسه یا اسپانیا یا کشوری دیگر حمله کنند و آسیب برسانند. بنابراین مشاهده می‌کنید که همه‌ی جهان در معرض تهدید است و پذیرای فروپاشی و درهم شکستن... دیگر نمی‌توانی در پاریس یا لندن آسوده بخوابی در حالی که

در جوامع خارج از مرزهای خود مشغول اتهام و نابودی و حمله باشی. آنان به خانهای که تو در آن هستی خواهند آمد. این مسئله به یکی از دیدگاه‌های گسترده و فراگیر در اسلام سیاسی دفاعی تبدیل شده است و طبیعت و ماهیت روابط نظامی میان کشورهای ضعیف و کشورهای قدرت مند را دچار تحول کرده است.

### شرقی شدن و اسلامی شدن غرب

اجازه بدهید به بحث درباره‌ی "اسلام سیاسی" پایان بدهیم. می‌خواهم از تو پدیده‌ی دیگر پرسیم. دو پدیده‌ی معروف وجود دارد به نام‌های "شرقی شدن غرب" و "اسلامی شدن غرب". مقصودم از شرقی شدن غرب صدور ادیان شرقی به جامعه‌ی غرب است. غرب در مقابل شرقی شدن یا ورود ادیان شرقی واکنشی نشان نمی‌دهد اما به نظر می‌رسد که به شدت با اسلامی شدن غرب و نفوذ اسلام در غرب برخورد می‌کند. شما این قضیه را چگونه می‌بینید؟ از شما می‌پرسم چرا فکر می‌کنید غرب شرقی شدن را پذیرفته و خوش آمد می‌گوید.

همان‌طور که می‌دانید - و چه بسا من در اشتباه باشم - ورود آیین‌های هندو، بودا، جین و دیگر ادیان شرقی البته نه به حد و اندازه‌ی آیین بودا و هندو، به آسانی صورت می‌گیرد و آن‌ها در غرب، در هر جایی که بخواهند می‌توانند بنایی برپا کنند. در غرب به ادیان شرقی مجال تبلیغ و ترویج داده شده است و آن‌ها به راحتی به تبلیغ آموزه‌های خود می‌پردازند. اما اگر مسلمانان بخواهند نهادی یا سازمانی را شکل دهند به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود یا دست کم به طور مساوی با آنان برخورد نمی‌شود. آیا این تصور و برداشت درست نیست؟

البته تا حدودی درست است. آن‌ها واقعا هندوئیسم و بودیسم را تهدیدی برای خود نمی‌دانند. در خیابان‌های واشنگتن و پاریس، هندوئیسم و بودیسم تهدید به حساب نمی‌آیند و شما آن‌ها را در فرودگاه‌ها، ایستگاه‌های قطار و مترو می‌بینید و چنان به نظر می‌رسد که ادیان شرق پذیرفته شده‌اند و مورد حمایت قانونی هستند. در آمریکا مثلاً شما اغلب با این افراد مواجه هستید که خیلی راحت به سمت مردم می‌روند و کمک‌های مالی جمع می‌کنند و جوانان آمریکایی را می‌بینید که گویی بوذایی یا هندویی یا معتقد به دیگر ادیان شرق هستند.

این ادیان مطابق قانون اساسی آمریکا دارای حق حمایت هستند. لذا همیشه در ذهن‌ها فرودگاه‌هایی است که این دین‌داران شرقی از آن‌ها وارد می‌شوند. آمریکایی‌های اصیل و هوادار ادیان سنتی این کشور، آن‌ها را تهدیدی برای خود نمی‌بینند و گاهی آن‌ها را یک مفهوم و معنای جدید تلقی می‌کنند؛ احساس و حس نوبین. اما به طرز

فزاینده‌ی مسلمانان را بسیار بیش از آن‌که یک رقیب و چالش‌گر فرهنگی بدانند یک قدرت سیاسی تلقی می‌کنند و به همان اندازه نسبت به آن‌ها حساس می‌شوند و محتاط. اما اگر صلاحاته درباره‌ی غرب سخن بگوییم، باید بگوییم که انکار و طرد اسلام چندان گسترده و وسیع نبوده و نیست، بلکه حتی حرکت‌هایی برای فرونشاندن هیجانات ضد اسلامی وجود داشته است. اگر حادثه‌ی یازدهم سپتامبر مثلاً در هند اتفاق افتاده بود به حتم خشم هندوها برمی‌آمد و فکر نمی‌کنم مباحثه باشد اگر بگوییم یک میلیون مسلمان در هند کشته می‌شدند؛ مسائلی بسیار کمتر از این موجب کشته شدن صدها مسلمان در این کشور شده است. اما هیچ‌یک از این مقیاس‌ها در ایالات متحده محقق نشد. گرچه ما تهدید شدیم، ترس برای ما ایجاد کردند و غیرمسلمانان عصبانی حملات فیزیکی به ما داشتند. زنان ما در معرض تهدید حملات خشونت‌آمیز جنسی و زنا به عنف قرار گرفتند و باید بگوییم که ما هم بردباری بسیاری را از مسلمانان شاهد بودیم. در عین حال، تحمل دمکراتیک از سوی دولت نظام، سیستم و فرهنگ به اندازه‌ی کافی بردبارانه و با تحمل بود. آن‌ها گفتند یک عده مسلمان از جایی آمدند و سبید آمریکایی را کشتند. این دلیل نمی‌شود ما بر آشوبیم و پنج‌هزار مسلمان را به قتل برسانیم.

حتی ترس و هراس ما هم در سطح بسیار اندکی بود. نمونه‌ای از یک قضیه که برای من اتفاق افتاد می‌تواند جالب توجه باشد. این ماجرا تقریباً هشت ماه قبل، در میامی اتفاق افتاد. از کشور ترینیداد که اتفاقاً کشور مسلمانی نیست و از این رو خطرناک هم نبود برمی‌گشتم. در فرودگاه من پرمرمد هفتاد ساله را به مدت هفت ساعت مورد بازخواست و پرسش قرار دادند. سه بار گروه‌های مختلفی به سراغ من آمدند و از من پرسیدند که دیدگاه شما درباره‌ی "جهاد" چیست؟ چه تعریفی از جهاد داریم؟ به زبان آمریکایی به آن‌ها صد و یک نوع جهاد را معرفی کردم یعنی انواع و اقسام جهاد را برایشان تقسیم‌بندی کردم؛ جهاد انفسی، جهاد آفاقی، جهاد فردی، جهاد جمعی و... در فرودگاه که بودم صدها مسافر آمدند و رفتند من احتمالاً تنها مسافری بودم که هنوز آن‌جا مانده بود و احتمالاً مسن‌ترین مسافری که در میامی فرود آمده بود، اما هنوز در آن گوشه بودم. زمانی بود که دیگر هیچ مسافری در آن‌جا نبود. در طی این مدت یک‌بار به من اجازه دادند که با همسرم تلفنی صحبت کنم. تقریباً مطمئن شده بودم که آن‌ها دیگر اجازه نخواهند داد که من به ایالات متحده برگردم. داشتم فکر می‌کردم که چه برنامه‌ای برای بقیه‌ی زندگی‌ام بریزم. سی سال بود که در آمریکا زندگی می‌کردم. پس از تماس تلفنی با همسرم او با موبایل بچه‌های بزرگم تماس گرفت. یکی از آن‌ها برای دولت فدرال کار می‌کند و دیگری استاد حقوق است. من نمی‌دانم و مطمئن نیستم که این پیوندها و ارتباط آن‌ها



بر روی میز من می‌نمید و بازمی‌گشت. نمی‌خواستیم آن را علم کنیم و هر گوی و برزن بانگ بزنیم اما دوستانت که باخبر شده بودند گوشه‌ی را دست وا شنگتی پست دادند. این روزنامه با من تماس گرفت و گفت که شنیدیم ماجرای برای شما در فرودگاه میامی اتفاق افتاده است؟ ماجرا از چه قرار است؟ من گفتم خوب حالا که به این جا رسید بیاید تا شرح ماجرا را بیان کنم و سپس برای آن‌ها توضیح دادم. و این بود که این خبر در صدر اخبار قرار گرفت و تا حدی جنبه‌ی بین‌المللی پیدا کرد. بنابراین می‌بینیم که درست است که آن‌ها در مجموع با ادیان شرق با تساهل بیشتری برخورد می‌کنند و شما هم کاملاً درست می‌گویید که آن‌ها از سوی بودیسم، هندوئیسم و آیین کنفوسیوس احساس خطر نمی‌کنند اما این هم درست است که آن‌ها اسلام را فقط و صرفاً یک چالش‌گر فرهنگی نمی‌دانند بلکه یک رقیب و چالش‌گر سیاسی به حساب می‌آورند.

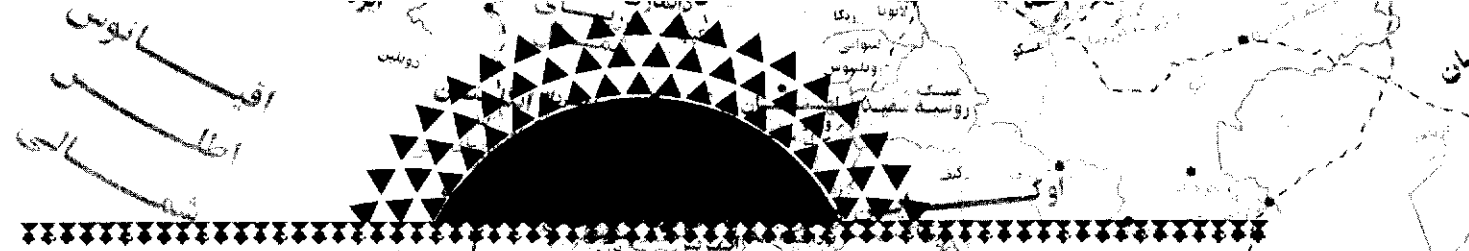
**اخیراً در بسیاری از کتاب‌ها، نوشته‌ها و سخنرانی‌ها از جهاد نام می‌برند و بسیاری از غربی‌ها از جهاد در**

که در شورای سلطنت علیه دولت طرح دعوا می‌کنند بنابراین انسان خرد و آزاده‌ای بود و این امریکایی‌ها می‌دانستند که او مرد خرد و آزاده‌ای است و برای همین مرا مورد پرسش قرار دادند که او را دیدم یا خیر. من جواب دادم نه ندیدم اما خیلی تلاش کردم که به ملاقاتش بروم (می‌خندد). از من پرسیدند چرا سعی کردی او را ببینی؟ گفتم من درباره‌ی اسلام در میان سیاه‌پوستان تدریس می‌کنم پس وظیفه‌ام و شغلم ایجاب می‌کند که به دنبال یاسین ابوبکر این جهان بگردم. به این ترتیب این ماجرا به‌خوبی پایان یافت. انصاف این است که آن‌ها مناخلمای در کار من کرده بودند. اما به محض اطلاع از حقیقت رفتارشان عوض شد. بعد از آن برایم با پول خودشان بلیط رزرو کردند و مرا به هتلی در خارج از فرودگاه بردند و کاملاً رفتاری متفاوت با من داشتند. آن‌ها علاوه بر همه‌ی این‌ها ۲۵ دلار هم به من دادند. (می‌خندد)

ابتدا تصمیم گرفتم درباره‌ی این ماجرا سکوت کنم و هیچ نگویم. چون می‌خواستیم بینم این یک شیوه است و دوباره اتفاق می‌افتد یا خیر. من نمی‌خواستیم بازهم تکرار شود اما به این دلیل که من در هر سال پنج یا شش

به حل قضیه کمکی کرده‌ام یا خیر. آن‌ها به‌راحتی می‌توانستند با جست‌وجوی نام من در اینترنت همه چیز را درباره‌ی من بفهمند. همین کار را هم کردند و با نوشتن نام من اطلاعات بسیاری به دست آوردند. آن وقت فضا به‌کلی عوض شد. خیلی مؤدب شدند و با احترام با من برخورد کردند اگرچه هنوز مرا در اتاقی نگاه داشته بودند. از من پرسیدند که آیا من در ترینیداد با مردی به نام یاسین ابوبکر ملاقات کرده‌ام یا خیر. یک مسلمان سیاه‌پوست ترینیدادی که بیش از ده سال قبل تمام اعضای دولت و مجلس ترینیداد را به گروگان گرفته بود. یکی از حوادث بزرگ آن زمان در دنیای خبر بود. تمام اعضای دولت را به گروگان گرفتن، حادثه‌های بزرگ بود. او رهبر آن‌ها بود. یک مسلمان، یک مرد سیاه. و حالا ده سال بعد از من این سؤال را می‌پرسند چون آن مرد از دولت رعایت حق و حقوق بیچارگان و فقیران را می‌خواست. آن ماجرا بسیار مفصل است. دولت از انجام این مطالبه سرباز زد و از بخشیدن و عفو او نیز پرهیز کرد و او به شورای سلطنت شکایت برد که بالاترین مرجع قضایی ترینیداد تا این اواخر بود. این آقای یاسین ابوبکر اولین نفری بود





نظریه‌ی گفت‌وگوی تمدن‌ها که آقای خاتمی، رئیس‌جمهور اسلامی ایران مطرح کردند نیز در پاسخ به این نظریه بود پس از طرح این نظریه توسط آقای بن‌علی سازمان ملل متحد نیز سال ۲۰۰۱ را سال گفت‌وگوی تمدن‌ها نام نهاد.

بله درست است. می‌توان بخشی از این نظریه را در پاسخ به نظریه‌ی هانگینگتون دانست. به هنگام دیدار خاتمی از سازمان ملل سخنرانی‌های متعددی توسط سازمان ملل برگزار شد که به بحث درباره‌ی همین موضوع پرداختند. من هم در برخی از آن‌ها شرکت داشتم. سپس خانم سوری را در تهران برای تحقیق و مطالعه در تمدن‌ها تاسیس کرد و ما با آن مرکز همکاری کردیم. منظورم از ماه مؤسسه‌ی مطالعات جهانی فرهنگ است که در دانشگاه ما تاسیس شده است. همکاری ما در زمینه انتشارات و چیزهای دیگر بود.

بله این نرم است به آن چه در غیره و غیره می‌گویند. واقعاً هم پر از اطلاعات مفید است توجه شود. این آثار بر چگونگی ارتباط میان غرب و جهان اسلام و مسلمانان اثر می‌گذراند. از جمله نویسندگان از این دست باید به جان اسپریتو، جیسی سبچی، هوانو میله، کاولین رومی اشاره کرد. هر کدام از این نویسندگان بسیار مثبت در ایالات متحده‌ی آمریکا هستند و آثارهای بسیار منتشر کرده و مرکزهای را نیز در جورج تاون، به نام مرکز شناخت مسلمانان مسیحی تاسیس کرده. من نیز به عنوان عضو هیئت امنای این مرکز با او همکاری کردم. وی در کنار انتشارات به منظور مداوم در برنامه‌های تلویزیونی حاضر می‌شود و مصاحبه می‌کند.

در انگلستان مرکزی وجود دارد به نام مرکز مطالعات اسلامی آکسفورد. این مرکز یکی از معدود مراکز اسلامی جهان غرب است که عملاً توسط مسلمانان اداره می‌شود. چون اغلب در غرب می‌گویند که مرکز اسلامی باید بومی و محلی باشند اما این مرکز توسط مسلمانان راه‌اندازی شد. شاهزاده چارلز و ویلز عضو افتخاری این مرکز است. او در آنجا سخنرانی می‌کند و درباره‌ی اسلام و غرب جزوه توزیع می‌کند. جزوهای با نام Moslem Friendly که به زبان عربی نیز ترجمه می‌شود در آنجا منتشر می‌شود. نمی‌دانم به زبان فارسی هم ترجمه می‌شود یا خیر. این نشریه به چند زبان دیگر نیز ترجمه می‌شود. حتی پس از حمله‌ی یازدهم سپتامبر او، ما و اعضای هیئت امنا را به اقامتگاه رسمی‌اش برای شام دعوت کرد و این درحالی بود که اکثر اعضای هیئت امنا مسلمان هستند. من در ایالات متحده‌ی آمریکا بودم لذا عذر خواستم و گفتم دعوت شما کار زیبایی است اما این شام بسیار گرانی برای من خواهد بود! (می‌خندد) چون او پول بلیط هواپیما را نمی‌داد و من باید به محضرش عذر می‌خواستم. این خیلی مهم است که پس از یازدهم سپتامبر او خود را از جمع مسلمانان کنار نمی‌کشد و به

بخوانید. مقصود از کسانی نیست که لحظه‌ای می‌نویسند و بعد از آن کار مهم نمی‌کنند. منظورم کسانی هستند که بر سیاست‌گذاران غربی اثرگذارند بر آن‌ها نفوذ دارند و در ترسیم سیاست‌های خارجی در قبال جهان اسلام تاثیرگذارند. در صحبت‌های خودم از دانیل پاییس سخن به میان آوردم. او یک صهیونیست آمریکایی است که چندین کتاب درباره‌ی اسلام نوشته است و آدمی بسیار بانفوذ و تاثیرگذار است. وقتی بوش رئیس‌جمهور آمریکا او را برای ریاست مؤسسه‌ی موسوم به مؤسسه‌ی آمریکایی صلح در واشنگتن دی‌سی منصوب کرد ما شوکه شدیم. این مؤسسه توسط کنگره ایجاد شد و اعضای هیئت امنا را باید صهیونیست‌ها تعیین کنند. بر این اساس ما مبهوت و شگفت‌زده شدیم که بوش و تمامی آمریکایی‌هایی که اسلام را می‌شناسند و به صلح می‌اندیشند وی را که واقعاً مردی ضداسلام بود و همه او را به ضدیت با اسلام می‌شناختند به این سمت نصب می‌کند. برای لیبرال‌های کنگره کاملاً روشن بود که این انتصاب انتصابی نامومن و متناقض‌نویس است. موسسه‌ی صلح مانند نهادی است که خود را برای مخالفت با این انتصاب در مجلس سنا آماده کردند. اما بوش تا وقتی که سنا مقاومت می‌کرد صبر کرد سپس او توانست کسی را بدون تعویب نصب کند. دانیل پاییس مرد اما با گرایش‌های ضداسلامی‌اش مشکلات زیادی برای مؤسسه‌ی آمریکایی صلح دید آورد.

فرد دیگر ساموئیل هانتینگتون است. او شخصی بسیار با نفوذ و تاثیرگذار از پانزدهمین است. او کلیات تهاجت پرنفوذتر و تاثیرگذارتر از پانزدهمین است. او کلیات تهاجت مربوط به برخورد تمدن‌ها را از سال ۱۹۹۳ نوشته برگرفته است. او ادعا کرده است که این یک جنگ سرد به پایان رسیده است. تعارضات میان دولت‌ها به کمترین سطح خود می‌رسد و درگیری و تهاجمات آینه‌ها پیش از همه در میان تمدن‌ها اتفاق می‌افتد. تعارضات میان تمدن‌های ایندولوژیک، کونفر و کمتر می‌شود ولی درگیری و تعارض میان ائتلاف‌های فرهنگی رشد می‌کند. من او را از گذشته‌های دور می‌شناسم. در دانشگاه پرینستون آمریکا ما مناظره‌ای رودرو داشتیم. در اروپا، در برلین مقابل هم قرار گرفتیم و در جاهای دیگری نیز. من از روی عصبانیت کلماتی را در درس‌هایم معرفی می‌کردم و می‌توانم با بلوغ به مخالفت هر دو طرف و به نقد وی اقدام نمایم.

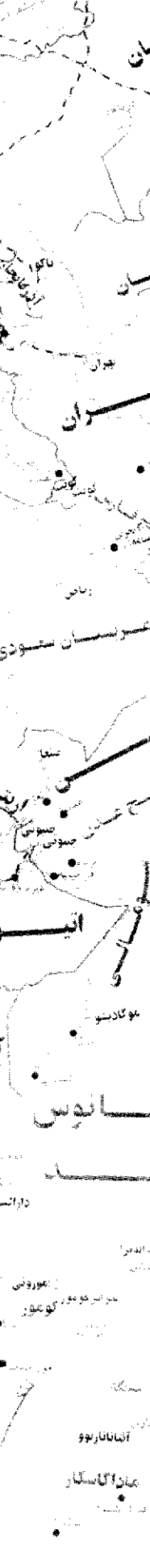
او یک متفکر کاملاً بانفوذ و تاثیرگذار است. در واقع مقاله‌ی او یکی از مقالات بسیار مؤثر محسوب شد. نسخه‌ی کامل این مقاله در دهه‌ی ۱۹۹۰ به چاپ رسید و همان طرز که می‌دانید نظریه‌اش در همه جا مورد بحث و بررسی واقع شد. سخنران نیز حتماً به آن پرداخته‌اند حتی در روضه‌ها و جاهای دیگر از آن سخن گفتند. پس از آن در ادامه‌ی همان مقاله و در تکمیل آن کتابی درباره‌ی این نظریه نوشتیم.

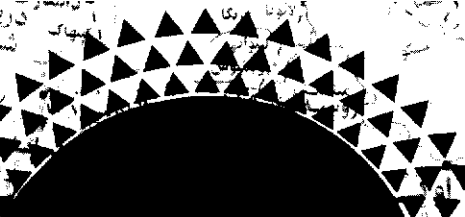
اسلام سخن به میان می‌آورند. آن‌ها گاهی جهاد را در مفهوم غریب‌تر و در کنار آن به کار می‌برند و بعضاً هیچ تفاوتی میان این دو قابل نمی‌شوند. شما این جریان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مشکل این جاست که بسیاری از نویسندگان این واژه را به کار می‌برند و مردم عادی غرب هم تفاوتی میان این دو نمی‌دانند. حتی معنای جهاد را نمی‌دانند. جهاد صورتاً مبارزه به معنای جنگ نیست؛ جنگ یکی از گونه‌های آن است. نکته‌ی دیگر این که این اصطلاح به شدت میلیتاریستی و نظامی‌گرایانه شده است و امروزه تبار ذهنی آن به یک مفهوم نظامی و میلیتاریستی است. به همین دلیل بود که آن افسران جوان در فرودگاه میامی از من پرسیدند که آیا به جهاد اعتقاد دارم یا خیر، معنای جهاد چیست و سوال‌هایی دیگر حتی شاید این تنها واژه‌ی اسلامی بود که آن‌ها می‌دانستند و به همین دلیل بود که من به تدریس اسلام در دانشگاه آمریکا اقدام کردم. دانشگاه ایالتی نیویورک و دانشگاه کرنل.

وقتی برای اولین بار پیشنهاد تدریس اسلام را در دانشگاه ایالتی نیویورک در بینگامتون دادم، خیلی سال قبل از وقوع حمله‌ی یازدهم سپتامبر بود. در آن زمان رئیس‌دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه که من می‌خواستم برای دپارتمان او بروم و تدریس کنم، به من گفته بود می‌خواهی درباره‌ی اسلام تدریس کنی؟ گفتن کلماتی که به همین اکتفا مخصوص این بود که اکثر دانشجویان آن دانشگاه یهودی هستند. من از او پرسیدم این پرسش شما به چه مناسبت و با درباری آن به چون و چرا پرداختیم. او به من گفت وقتی شما از دانشگاه میشنجان به این دانشگاه امید مشاجرات زیادی درباره‌ی دیدگاه‌های شما در این جا مطرح پیدا می‌کند. خواهیم دوباره خوراکی برای آن مشاجرات مهیا شود. من به او گفتم چرا فکر می‌کنید یهودی‌ها نمی‌خواهند درباره‌ی اسلام بحث کنند؟ این چه نوعی است که همیشه باید زبانی ما را تحت تاثیر قرار بدهد؟ از گفتن تدریس درباره‌ی اسلام را به تأخیر انداختم و بعد از گذشتن یک ترم به تدریس پرداختم. همسرم در آن وقت درست بود. دانشجویان یهودی مشتاقانه و کنجکاوانه هر چه شناخت بودند. آن‌ها می‌خواستند بدانند صرف‌نظر از این که آن چه می‌آموزد موافق اسرائیل است یا مخالف آن. این جا دانشگاه است و جایی همین بحث‌ها و شما می‌توانی بحث کنی. بنابراین می‌تواند زمانی با تدریس من مخالفت می‌شد اما اینکه اگر تدریس نکنم به متراکم می‌آیند که به نظر من کن. علاقه‌ی بسیاری وجود دارد.

احساس می‌کنم خیلی خسته‌ام می‌گویم. اما دوست دارم بدانم خواندن چه کتاب‌هایی را برای محققانی که می‌خواهند به تحقیق درباره‌ی اسلام نیازمی‌پیدا کنند توصیه می‌کنید و لازم می‌شمارد؟ شما باید خطرناک‌ترین کتاب‌ها درباره‌ی اسلام را





بودن با آن‌ها ادامه می‌دهد. ما از این اقدام پشتیبانی کردیم و سال گذشته به‌طور کامل توجه و تشویق شناخته‌میان نتکن‌ها جایزهای دفاعی به‌طور کلی می‌مانند دنبال بایس و تا حدودی هانتینگتون در یک سو قرار نارد و کسپلی نیز انگار می‌کردند.

تولیدکنندگان راه به سمت خود بکشیم. هرچند که آن‌ها انگار می‌بودند اما هر وقت اختلاف نظری در باره‌ی چگونگی تفسیر و تحلیل افریقایی می‌داد آن‌ها از من حمایت می‌کردند. من هر مسئله‌ای را که به شمال افریقا مربوط می‌شد مطرح کردم؛ چه مباحثی که به اسلام به عنوان بخشی از تاریخ افریقا مربوط می‌شد و چه مباحث مربوط به افریقایی-امریکایی‌ها و یا الجزایری‌های مقیم فرانسه. وقتی این مجموعه پخش شد از من یک چهره و شخصیت اسلامی به‌وجود آمد. خیلی پیش از آن‌چه انتظارش می‌رفت. ناگهان آگاهی که مرا افریقائیان می‌دانستند متوجه شدند که این فرد چیزهایی درباره‌ی اسلام می‌داند که دیگران نمی‌دانستند. مردم شروع کردند به تماس گرفتن با من و دعوت کردن از من برای سخنرانی‌ها و آرایه‌ی سخنرانی.

شاید آخرین پرسشی باشد اگر ما باید درباره‌ی نوشته‌ها، کتاب‌ها و آثار خودتان سخن بگوییم. همان‌طور که گفتیم من با افریقائیان با به تعبیری افریقائیت‌ست بودن آغاز کردم. اگر چه با فاکتورها و عوامل اسلامی در مطالعات افریقایی درگیر بودم و سروکار داشتم. برنامه‌ی علمی من چیزی گسترده‌تر از فلسفه‌ی اسلامی بود. بسیاری در جهان را در درجه‌ی اول یک افریقائیت‌ست یا افریقائیت‌طلب یا افریقاکار می‌دانستند. دانشجویی در زمینه‌ی روابط شمال-جنوب به‌طور کلی اما مرا با مطالعات اسلامی این گونه که الان مطرح است، نمی‌شناختند. تعبیر عمده زمانی رخ داد که سی‌دی تک‌تونی‌ام تولید شد. بی‌سی‌سی به پراغ من آمد و گفت می‌خواهد یک سی‌دی تلویزیونی درباره‌ی افریقا بسازد. از من خواست که کتاب به عنوان چشم و صدای افریقا سخن بگویم. درباره‌ی چگونگی تفسیر و تحصیل خودم از افریقا بگویم. من قبول کردم و گفتم بیاید با هم گفت‌وگو کنیم. آن‌ها به آمریکا آمدند اما بحث را آغاز کردیم. فلسفه‌ی اختلافات نظر آشکار شد. آن‌ها می‌خواستند درباره‌ی افریقا و غرب برنامه تولید کنند و من عقیدم این بود که این میراثی سه‌گانه است فرهنگ و تمدن افریقایی، اسلامی و غربی. من به این سه فاکتور یا تاکتیک معتقدم. آن‌ها گفتند ما می‌خواهیم که در افریقا برنامه تلویزیونی آماده کنیم و فرض ما این بود که افریقا با افریقایی‌ها و غرب سفر می‌کند. من گفتم شما می‌خواهید با من هم سفر کنید. شما به افریقا نگاه کنید، ایه شما از افریقایی سخن می‌گویید که افریقایی من نیست. گفتم می‌خواهم درباره‌ی قاره‌ی افریقا سخن بگویم. افریقایی شمالی، افریقایی عرب و نیز افریقایی صحرایی. بی‌سی‌سی جواب داد که ما انتظار داشتیم که فقط درباره‌ی افریقایی صحرایی سخن بگوییم. باز رسیدیم به همین مشکل اختلاف نظر. من گفتم فکر می‌کردم من خودم می‌توانم موضوع سخن را تعریف کنم. اختلاف دیگر ما این بود که من می‌خواستم دیاسپورای افریقایی را نیز در برنامه بگنجانم. منظوم افریقایی‌های خارج از سرزمین افریقا. افریقایی‌های مقیم خارج از این سرزمین. این اولین تغییری بود که آن‌ها در ذهن داشتند. در نهایت سه سال طول کشید و دو جین کشور در این برنامه بررسی شدند. این برنامه یک پروژه‌ی بزرگ بود که احتمالاً میلیون‌ها دلار هزینه داشت. آن‌ها سه تولیدکننده‌ی مختلف داشتند و طولی نکشید که من موفق شدم دو نفر از

این یک روی سکه بود. در سوی دیگر کسپلی بودند که ترسیدند و از من هراسناک شدند. با خود گفتند وای این مرد که فکر می‌کردیم افریقاکار است و افریقائیان، یک مسلمان است. (می‌خندد). بدترین مورد این است آدم‌ها یک برنده‌ی حاد می‌نویسند اما نام وولی شورلینکا<sup>۷</sup> او برنده‌ی طبعی از ادبی نوبل بود. من خیلی با او دوست بودم اما وقتی که این برنامه‌ی تلویزیونی پخش شد او به جاهای مختلف دنیا سفر کرد و از من به عنوان یک سخنران دعوت شد. او نامدار یاد کرد برای من این پرسش مطرح شد که او چرا این حرف‌ها را می‌زند ما خیلی با هم دوست بودیم و رفتن او باعث شد حتی یک بار من از او دعوت کرده بودم و او از غرب به شرق افریقا آمده بود. بر من جای تعجب بود که او چرا علیه من سخنرانی می‌کند. اما بخش اقلیت روتنبرگران<sup>۸</sup> اهل سنت کشف کرده بودند که درباره‌ی اسلام چیزهایی برای گفتن دارم. اما چنانچه مهم نیست. آن‌چه نظر کرده بودم این است که این سخنرانی بود که من داشتم. دلیل این سخنرانی این بود که مطالعات اسلامی کم‌شمار بود و موسسین و هیئت‌مدیره‌ی همکاران من هم همین احساس من ریاست نهادی به نام مرکز مطالعاتی اسلام و دموکراسی و اتباع و مسلمانان امریکایی را به عهده دارم.

یضا کنید. شما نظرتان چیست؟ درست است. مردم باید از دین بیکاری شناخت پیدا کنند اما نه فقط به دلایل عقلانی و فکری. علاوه بر این دلایل، آن‌ها باید برای برقراری ارتباط میان خود به این مهم بپردازند. لذا در بسیاری نقاط، حتی در شهرهای کوچک، پیش از هر چیزی محل اقامت من در کالج می‌شود تا بیگانه‌نمون امام مسجد که از ترکیه است. مسلمان اجتماعات مسجد انور شناسان مسلمان محلی دعوت می‌کنند تا برای پاسخ‌گویی به بعضی پرسش‌های اهالی محل و مردم عادی که به مسجد می‌آیند پاسخ دهند. لذا گاه ما علاوه بر این دعوت‌ها، در روزهای شنبه در مسجد برناهای بحث آزاد درباره‌ی اسلام و فرهنگ اسلامی برقرار است و بسیاری از کسانی که در آن روز به مسجد می‌آیند مسلمان نیستند.

آن‌ها می‌آیند و ما آن‌ها را تشویق می‌کنیم که باز و آزاد باشند. آن‌ها می‌خواهند درباره‌ی پرسش‌های موجود درباره‌ی اسلام سخن بگویم؛ چیزهایی که اهانت به اسلام و بی‌حرستی به آن تلقی می‌شود و البته موضوعاتی نظیر تروریسم و مسائل مربوط به جنسیت و امور جنسی و مسائل زن و مرد نیز اغلب مطرح می‌شود. من فکر می‌کنم این گونه گفت‌وگوها بسیار مفید است و ما به آن احتیاج داریم و باید خود را برای آن در دسترس قرار دهیم. بنابراین به صورت آنلاین و آفلاین من با شما می‌توانم که باید به سه جنبه‌ی وضعیت برویم که مردم گفت‌وگو کنند. درباره‌ی تمدن‌ها و ادیان. دنبال دلایل عقلی و فکری می‌گردیم. همچنین موافقیم اما ضمن آن می‌توانیم گفت‌وگو نیازمند آنیم که کنار هم بنشینیم. بنابراین به خاطر دلایل مصلحتی و علم و آگاهی برای این که فضای همزیستی را گسترش دهیم و روابط میان مردم را توسعه ببخشیم باید همین گفت‌وگوهایی به این شکل را هم داشته باشیم.

از وقتی که در اختیار بنده گذاشتید متشکرم. من هم تشکر می‌کنم.

پس نوشت:

1. این مصاحبه در تاریخ بیست و دوم آوریل ۲۰۰۵ (دوم اردیبهشت ۱۳۸۴) در شهر کرج در کتابخانه‌ی حاشیه‌ی کنفرانس افریقا و جهانی شدن انجام گرفته است.
2. Commonwealth history.
3. Daniel Pipes.
4. Defensive political islam.
5. Reformist political islam.
6. privy council.
7. Wolly Shorlinka.

# اقیانوس جنوبی